

# شهر غلغله و قلعه دختر

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

بامیان در حال حاضر بزرگترین کانون جلب سیاحان شده و سال به سال به تعداد سیاحان و جهانگردانی که به این دره زیبا میروند، افزوده میشود. البته آنچه از همه بیشتر در بامیان جلب نظر میکند مجسمه های عظیم ۵۳ (حالا ۵۵) و ۳۵ متری بودائی است که با هزاران سموچ واقعاً یکی از نقاط عجیب جهان را تشکیل میدهد. این مجسمه ها و این سموچ ها بصورت یک مجموعه صفحه ئی از تاریخ و تمدن و آرت و هنر بودائی بامیان را تشکیل میدهد.

در مقابل این صفحه تاریخ بودائی صفحه ئی دیگر تاریخ اسلامی بامیان هم داریم. کسانی که بامیان رفته و گرد و نواح و دره های مختلف آنرا دیده اند، حتماً عقب هوتل موجوده در جناح شرق یکنوع خرابه هائی را روی پوزه مخروطی شکلی دیده اند. این خرابه ها بصورت یک مجموعه متراکم گوشه ئی از آبادی های دوره اسلامی این دره را نشان میدهد و معمولاً آنرا شهر «غلغله» میخوانند.

ناگفته نماند که بامیان در دوره عروج آئین بودائی هم از خود شهری داشت و این شهر تا قرن هفتم مسیحی هنوز آباد بود و آنرا «هیوان تسنگ Hiuan-Tsang» چینی به صفت «شهر شاهی The Royal City» یاد کرده است. موقعیت این شهر شاهی به وضوح تمام معلوم نیست ولی با اکثر قرائن و تا حدی روی معلومات همین زائر چینی که نام بردیم، میتوان جایگاه آنرا در مدخل دره فولادی، در میدانی که از دهن آن دره تا حوالی مجاورت بت کلان ۵۳ متری منبسط است، قرار داد. این شهر شاهی عصر بودائی بیشتر بشکل سموچ ها در جدارهای کوه تبارز داشت و وجود صدها و هزاران سموچ در چندین قطار و منازل مختلف پائین و بالا در دهن دره فولادی واقعیت این مفکوره را تمثیل میکند.

شهر اسلامی بامیان که در زبانزد عوام به شهر «غلغله» شهرت یافته است، اساساً باید در هوای آزاد بشکل قلعه های جنگی قرن وسطی ساخته میشد. خلاف آبادی های عصر بودائی از کوه های اطراف صرف نظر شده و از پوزه کوهی در وسط سه دره اصلی بامیان، فولادی و ککرک برای آبادی شهر یا اقلأ ارگ یا بالاحصار آن استفاده بعمل آمده است. طبیعی بودائی ها که مخالف جنگ و کشتار بودند در سموچ های شهر شاهی در دهن دره فولادی و در صدها و هزارها سموچ های دیگر در قسمت های سفلی و علیای دره بامیان زندگانی داشتند ولی مسلمان های دره با روح مبارزه ئی که در پیش داشتند به اقتضای ایجابات دوره قرون وسطی شهر خود را بصورت قلعه

مستحکم درآوردند و بدین مناسبت از پوزه برجسته سنگلاخ کوهی که در وسط دره ها قرار دارد استفاده کرده و قلعه یا ارگ شهر را روی آن آباد نمودند.

شبهه ئی نیست که بار اول یعقوب لیث صفاری سر سلسله دودمان سیستانی پس از غلبه بر رتبیل شاه کابل در سال ۸۷۱ مسیحی (در اواسط قرن سوم هجری) سری به بامیان هم زد. سپس حینی که الپتگین و سبکتگین در سال ۳۵۶ هجری قمری (مطابق ۹۷۸ م) از بامیان میگذشتند، هر کدام به نوبه خود یعنی یعقوب لیث و الپتگین و همراهش سبکتگین، شاه محلی بامیان (شیر بامیان) را به آئین اسلامی برگردانیدند ولی شاه محلی بامیان به کرات از آئین اسلام به دین بودائی رجعت کرده و در کوه ها پناهنده شد. ولی آنچه مسلم است بعد از آغاز سلطنت آل ناصر در غزنه در سال ۳۶۷ هجری قمری (مطابق ۹۸۹ م) هیچ گونه قدرتی در دست کدام شاه بودائی در بامیان نبوده ولی هنوز از بنای کدام شهر اسلامی هم در بین دره قشنگ خبری نبود و احتمالاً مسلمانان مانند ادوار قدیم در همان سموچ های بودائی زندگانی داشتند چنانچه زندگانی در سموچ در آن دره هنوز هم از بین نرفته و از آغاز دوره سلطنت غزنویان تا یک و نیم قرن دیگر گمان نمیرود که شهری از طرف مسلمانان در بامیان آباد شده باشد.

سال ۵۱۲ هجری قمری (۱۱۳۴ م) در تاریخ عمرانی و سیاسی بامیان اهمیت زیاد دارد. این همان سالی است که غزنی بدست و به امر سلطان علاالدین مشهور به جهانسوز ویران میشود و میسوزد و نفوذ غوری ها بر غزنوی ها غلبه میکند و قلمرو تحت اداره غزنوی ها تحت اداره غوری ها میآید. بعد از آنکه علاالدین حسین جهانسوز، بهرامشاه غزنوی را شکست میدهد و اخیرالذکر به متصرفات هندی خود میرود، جهانسوز شخصاً به بامیان میآید و برادر بزرگ خود ملک فخرالدین را بحیث ملک بامیان و تخارستان تعیین و منصوب میکند.

از این روز و از این تاریخ به بعد بامیان مجدداً دارای یک مرکزیت اداری و سیاسی شد و پایتخت قلمرو وسیعی گردید که دامنه آن یکطرف تا حدود کشمیر و طرف دیگر تا دره های دور افتاده بدخشان را در بر میگرفت و علاوه بر بلخ و چغانیان و وختش بعضی قسمت های غور و غرجستان هم شامل آن بود. کلمه تخارستان به مفهوم وسیع خود تقریباً تمام این ساحه را احتوا میکرد. بدین مناسبت ملک فخرالدین و برادران و اولاده او را به لقب سلطان تخارستان و بامیان هم خوانده اند. شبهه ئی نیست که مفهوم جغرافیائی تخارستان وسعت زیاد داشت و بیشتر در شمال هندوکش سه ولایت بلخ، قطغن و بدخشان را در بر میگرفت معذالک بامیان در بسا مأخذ بحیث مرکز این ناحیه بزرگ محسوب شده است.

بالا ذکر کردم که علا الدین جهانسوز غوری برادرش ملک فخر الدین را به امارت بامیان تعیین کرد، بدین ترتیب دودمان پادشاهی بامیان را شاخه ئی از دودمان شاهی غوری بمیان آورد. بدین مناسبت سلاله امرای محلی بامیان را به صفت ملکان غوری بامیان یا به صفت دودمان شنسبانی غوری بامیان یاد کرده اند.

بعد از ملک فخرالدین، پسر بزرگش ملک شمس الدین و بعد پسر اخیرالذکر ملک بهاالدین و بالاخره ملک جلال الدین علی بن سام در بامیان یکی بعد دیگر به امارت رسیده اند و به لقب ملکی و سلطانی یاد شده اند. شهر غلغله مرکز پایتخت همین شاخه شنسبانی غوری در بامیان بود. آنچه روی تپه سنگلاخ امروز باقی مانده بقایای ارگ یا بالاحصار شهر بود که از خود به سیستم دفاع

وقت باره و بروج و دیوار ها داشت و بقایای بعضی برج ها با تیرکش ها هنوز پابرجاست. در ماحول قلعه مخصوصاً بطرف جنوب و جنوب غرب آثار دامنه شهر تا فاصله های دوری معلوم میشود. متصل خرابه های ارگ شهر غلغله در دهکده ئی که امروز به نام «سید آباد» معروف است، بقایای خانه های قدیمه ئی مانده که به عقیده مردم در زمان خوارزمشاهیان که جایگیر شنسبانی های بامیان شدند، آنجا حرم سرای بود و آنرا به صفت «قلعه دختر» یاد میکردند.

آخرین پادشاه دودمان خوارزمشاهی که در بامیان سلطنت کرده است، جلال الدین نام داشت که در مأخذ تاریخی بیشتر به صفت منکبرنی معروف است. او پادشاه رسیده و دلاوری بود و حین حمله چنگیز جنگید و نواسه چنگیز بدست سپاهیان او در شهر ضحاک در ۲۱ کیلومتری شرق بامیان کشته شد. سپس شهر غلغله در نفس بامیان مرکز جنگ قرار گرفت تا شهر در محاصره افتاد. چنگیز به غرض انتقام خون نواسه اش به حدت و شدت تمام آنرا در سال ۶۲۸ مسیحی گشود و از انسان تا حیوان و پرنده زنده جانی باقی نگذاشت و آنجا را «ما او بالغ Maobalegh» یعنی شهر مغضوب خواند.

شهر غلغله در دوره سلطنت شنسبانی های غوری یکی از مراکز فرهنگ و علوم اسلامی شده بود و چون اولاده فخرالدین دودمان علم دوست و ادب پرور بودند، نویسندگان، مؤرخان و علمای بزرگی از آفاق به بامیان گرد آمده بودند و تالیفاتی در بین است که بنام همین ملکان غوری بامیانی اهدا شده است. بعضی نمونه های ظروف گلی سفالی سبز رنگ با نوشته های کوفی در موزه کابل موجود است که روش کوزه سازی این دوره را معرفی میکند، هکذا بعضی پارچه های خطی هم بدست آمده که نمونه های ادبی را تا ده سال قبل از حمله چنگیز معرفی میکند. / ۷ سرطان ۱۳۴۱ /